

تقدم به خانم زاله اصفهانی،
 بانگ فرادان برای لب شوهرها که سوزی کوتاه و لیکن بس لذت انگیز بود در باغ سرسبز سوختگی زیبا و شیرین
 از عواطف لطیف. (سید دارم این دسته گل کوچک و ناقابل را از من بپذیرید اگر می توانستم تمامی گلها و
 طستهای دنیا را در گوشه های جمع من باز هم در ترکیب لطافت قلب و روح و اندیشه های عاجز بودم.
 و به حقیقت که اشعار این دسته گل را در قلب من سلفت که هرگز بیرون نخواهد شد. دلته گل از عشق
 و امید از تقوی و تلاش از برابری و عدالت و از همبستگی و دوستی به هر آنچه زیباست و از صداقت
 این شافه گل که قرنهاست در گلستان بگریه می ریزد گشته.

از اینکه افتخار آشنای نزدیک با من داشتم بسیار خوشم آمد و افسوس که قدرت بیان
 آنچه به حقیقت در قلبم حس میکنم را ندانم به دلیل دوری طولانی از ایران و ادبیات خدای من از
 سالها غریب نشستن قلمم در بیان قلبم عاجز است و ای کاش قلم و زبان من بتوانند من می دانم
 و من به آنروز من با من آشنا میگردم بدانگونه که من با من آشنا گشتم.

برای آن سفری خوشی آرزو مندم امید دارم بزودی افتخار دیدار مجددی را داشته باشم

به امید دیدار مجدد و یک آشنای نویی موفقی و پیروز باشید

دوستدار همیشگی شما

مونس

9.2.95